

در این آموزش رایگان زبان انگلیسی از سری آموزشهای **راسا گرامر** قرار است در مورد *Participle As* در *Adjectives* در انگلیسی صحبت کنیم، پس ویدئو بالا تماشا کنید و متن زیر نیز به شما کمک میکند.

## participle adjective در انگلیسی چیست؟

**صفت مشارکتی** *Participle Adjective* نوعی صفت است که از فعل ساخته میشود و برای توصیف اسم یا ضمیر به کار میرود. دو نوع صفت مشارکتی وجود دارد:

### ۱. صفت فاعلی *Present Participle*:

با اضافه کردن *-ing* به فعل ساخته میشود.

برای توصیف عملی که در حال انجام است یا وضعیتی که موقتی است به کار میرود.

مثال:

*The running water sounded soothing.*

صدای آب جاری آرامشبخش بود.

*She was wearing a beautiful dress.*

او یک لباس زیبا پوشیده بود.

### ۲. صفت مفعولی *Past Participle*:

با اضافه کردن *-ed* به فعل یا در برخی افعال بیقاعده، تغییر کامل فعل ساخته میشود.

برای توصیف حاصل عمل یا تغییری که در اسم یا ضمیر ایجاد شده است به کار میرود.

مثال:

*The broken vase was on the floor.*

گلدان شکسته روی زمین بود.

*I was tired after a long day of work.*

من بعد از یک روز طولانی کار خسته بودم.

نکته:

صفات مشارکتی مانند صفات دیگر قبل از اسم یا بعد از فعل ربطی میآیند.

*Interesting people are always welcome.*

افراد جالب همیشه خوشآمد هستند.

*The movie was boring.*

فیلم کسلکننده بود.

کاربردهای دیگر صفات مشارکتی یا *participle adjective*:

- ساختن جمله‌های وصفی:

مثال:

The man wearing a hat is my father.

مردی که کلاه بر سر دارد پدر من است.

• ساختن اسم مصدر:

مثال:

Running is good for your health.

دویدن برای سلامتی شما مفید است.

### Participle As Adjectives در انگلیسی

- کلمه participle در زبان انگلیسی یا participle as adjective چیست؟
- Present participle همیشه همون ing فعلهایی که ing میگیرند
- Past participle که همون قسمت سوم فعل معروف هست.

حالا بریم نقشانها در صفتها ببینیم:

Participles as adjectives:

**ING** adjectives use for objects things Present Participle

صفت‌های **ING** برای اشیاء استفاده میشوند.

**ED** adjectives use for person past participle

صفت‌های **ED** برای افراد استفاده میشوند. در بعضی فعلها **P.P** فعل نیز صفت آن میشود

مثال برای participle as adjective

Hafez's book is **amazing**.

I'm **amazed** by Hafez's book.

یعنی اگر چیزی بنا به صفتش، جالب، خوب، بد، کسل کننده یا هیجان انگیز باشه ما از ing استفاده میکنیم و اون احساسی که یک فرد میگیره رو با ed میگوییم.

بریم مثالهای بیشتری رو باهم کار کنیم.

### مثال alarm: participle adjective برای

<b>alarming</b> What an alarming noise! عجب صدای نگران کنندهای ترس آوری	<b>alarmed</b> I was alarmed by the loud bang. توسط یک صدای بنگ بلند ترسیدم.
--	---

- ☒ Global warming is threatening the planet at an alarming rate.
- ☒ The alarming deforestation of the Amazon rainforest is causing a loss of biodiversity.
- ☒ The alarming rise in poverty is a major social problem.
- ☒ The alarming spread of infectious diseases is a global health concern.
- ☒ The alarming potential of artificial intelligence to be misused is a cause for concern.

☒ گرمایش زمین با سرعت نگران کننده ای سیاره را تهدید می کند.  
 ☒ نابودی نگران کننده جنگل های آمازون باعث از دست رفتن تنوع زیستی می شود.  
 ☒ افزایش نگران کننده فقر یک مشکل اجتماعی بزرگ است.

✂ گسترش نگران کننده بیماری های واگیر یک نگرانی جهانی در زمینه سلامت است.  
✂ پتانسیل نگران کننده سوء استفاده از هوش مصنوعی یک نگرانی است .

<b>amusing</b> That TV program is really amusing. برنامه تلویزیون واقعاً سرگرم کننده است.	<b>amused</b> He was amused to hear his little son singing in the bath. او از شنیدن صدای آواز خوندن پسر کوچولویش توی حمام لذت برد. یعنی از چیزی باحال لذت ببری
--	---

#### مثال participle adjective برای: amuse

به نظر میرسد که کلمه "amuse" معمولاً به عنوان یک فعل استفاده میشود و به معنی سرگرم کردن یا خنده دار بودن است. در این صورت، participle adjective مرتبط با این فعل میتواند "amusing" باشد. البته، مثالهای زیر را برای شما ارائه میدهم:

#### پنج جمله با «amusing»:

anecdotes lightened the mood at the dinner party amusing His

. حکایت های بامزه او جو مهمانی شام را تلطیف کرد.

antics of the cat kept us entertained for hours amusing The

حرکات خنده دار گربه ما را برای ساعتها سرگرم کرد.

play was a refreshing change from the usual dramas amusing The

این نمایش خنده دار یک تغییر دلچسب از درامهای معمول بود.

stories made the class more enjoyable amusing The teacher's

داستانهای سرگرم کننده معلم کلاس را لذتبخشتر کرد.

dialogue between the characters kept me engaged throughout the movie amusing The

گفتگوی خنده دار بین شخصیتها من را در طول فیلم مجذوب خود کرد.

#### مثال participle adjective در انگلیسی برای: boring

<b>boring</b> I've never seen such a boring film! هیچوقت یه همچین فیلم کسل کننده ای ندیده بودم.	<b>bored</b> The students looked bored as the teacher talked and talked. دانش آموزان خسته به نظر میرسیدند بخاطر اینکه معلم هی صحبت میکرد...
--	--

#### پنج جمله با «boring»:

The lecture was so boring that I almost fell asleep

سخنرانی آنقدر خسته کننده بود که تقریباً خواب رفتم.

I found the book to be quite boring and couldn't finish it

کتاب را خیلی خسته کننده یافتم و نتوانستم آن را تمام کنم.

The movie was a slow and boring affair

فیلمی کند و خسته کننده بود.

*Spending the whole day at the mall was a boring experience*

گذراندن تمام روز در مرکز خرید تجربه ای خسته کننده بود.

*I can't imagine anything more boring than watching paint dry*

نمی توانم چیزی خسته کننده تر از تماشای خشک شدن رنگ تصور کنم.

مثال participle adjective برای: confusing

confusing

*I find these instructions very confusing! Could*

*you come and help me?* این فهمیدم این

دستورالعمل خیلی گیج کننده است. میشه بیای و

کمکم کنی؟

confused

*I was confused because I asked two people*

*and they told me two different things.* گیج

شده بودم، چون من از دو نفر پرسیدم و آنها دو

جواب متفاوت رو بهم دادند.

پنج مثال با «confusing»:

*that I couldn't even start assembling the furniture confusing The instructions were so*

دستورالعمل ها آنقدر گیج کننده بودند که حتی نمی توانستم مونتاژ مبلمان را شروع کنم.

*that I had no idea what was happening confusing The plot of the movie was so*

داستان فیلم آنقدر گیج کننده بود که نمی دانستم چه خبر است.

*that the students were left confusing The professor's explanation of the concept was so*

*more bewildered than before*

توضیح استاد در مورد این مفهوم آنقدر گیج کننده بود که دانش آموزان بیشتر از قبل گیج شده بودند.

*that we ended up getting lost confusing The directions to the restaurant were so*

مسیرهای رسیدن به رستوران آنقدر گیج کننده بود که گم شدیم.

*that even tax experts are having trouble understanding confusing The new tax laws are so*

*them*

قوانین مالیاتی جدید آنقدر گیج کننده است که حتی کارشناسان مالیاتی هم در درک آنها مشکل دارند.

مثال با confused:

*The student was confused by the teacher's instructions.*

دانش آموز از دستورالعمل های معلم گیج شده بود.

*The tourists were confused by the strange symbols on the map.*

گردشگران از نمادهای عجیب روی نقشه گیج شده بودند.

*The child was confused about the difference between a dog and a cat.*

کودک از تفاوت بین سگ و گربه گیج شده بود.

*The patient was confused after the surgery and couldn't remember her name.*

بیمار بعد از عمل جراحی گیج شده بود و نام خود را به یاد نمی آورد.

*The detective was confused by the lack of evidence at the crime scene.*

کارآگاه از عدم وجود شواهد در صحنه جرم گیج شده بود.

مثال participle adjective برای: depressing

<p><b>depressing</b>  <i>This weather is depressing! Is it ever going to stop raining?</i> این هوا دپرس کننده کسل آور هست! قراره که بارون باریدن متوقف بشه؟</p>	<p><b>depressed</b>  <i>I was feeling depressed, so I stayed at home with hot chocolate and a good book.</i> حس دپرسیافسردگی داشتم، پس موندم خونه با یک هات چاکلت و یک کتاب خوب.</p>
---	--

**جمله با depressing:**

*The depressing weather made me want to stay in bed all day.*

هوای **افسرده کننده** باعث شد که دلم بخواهد تمام روز در رختخواب بمانم.

*The depressing news about the economy made me feel hopeless.*

اخبار **افسرده کننده** اقتصاد باعث شد احساس ناامیدی کنم.

*The depressing state of the world made me question my own existence.*

وضعیت **افسرده کننده** جهان باعث شد که وجود خودم را زیر سوال ببرم.

*The depressing movie made me feel even more down than I was before.*

فیلم **افسرده کننده** من را حتی بیشتر از قبل افسرده کرد.

*The depressing realization that I would never be able to achieve my dreams made me want to give up.*

درک **افسرده کننده** اینکه من هرگز نمی توانم به آرزوهایم برسم باعث شد که بخواهم تسلیم شوم.

**جمله با depressed:**

*after losing her job depressed She felt*

او بعد از اینکه شغلش را از دست داد احساس **افسردگی** کرد.

*depressed dark winter days made him feel ,The long*

روزهای طولانی و تاریک زمستان باعث شد او احساس **افسردگی** کند.

*about the upcoming exams and wasn't able to focus on studying depressed He was*

او در مورد امتحانات آینده **افسرده** بود و نمی توانست روی درس خواندن تمرکز کند.

*she forced herself to go for a walk to clear her head ,depressed Despite feeling*

با وجود احساس **افسردگی**، او خودش را مجبور کرد برای اینکه سرش را صاف کند، پیاده روی کند.

*lately depressed They tried to cheer her up because she seemed*

آنها سعی کردند او را شاد کنند چون او اخیراً **افسرده** به نظر می رسید.

**مثال participle adjective برای embarrassing:**

<p><b>embarrassing</b>  <i>That is the most embarrassing photo! I look terrible!</i> این شرمآور ترین عکس هست! افتضاح به! نظر میرسم.</p>	<p><b>embarrassed</b>  <i>John was really embarrassed when he fell over in front of his new girlfriend.</i> جان واقعا شرمنده شده بود وقتی که او جلوی دوست دختر جدیدش افتاد زمین.</p>
<p><b>exciting</b>  <i>It's a really exciting book. I couldn't wait to find out what happened at the end.</i> این یک کتاب واقعا هیجان انگیزی هست. نمیتونستم صبر کنم که بفهمم آخرش چه اتفاقی میوفته.</p>	<p><b>excited</b>  <i>I'm so excited! I'm going on holiday tomorrow!</i> دارم میرم! خیلی هیجان زده ام! تعطیلات فردا!</p>

exhausting

*I hate doing housework! It's exhausting!* از متنفرم کار انجام دادن! خیلی خسته کننده است.

exhausted

*Julie was so exhausted after her exams, she spent the next three days sleeping.* جولی خیلی خسته بود بعد از امتحاناتش، او سه روز بعدی رو به خوابیدن سپری کرد.

*embarrassing Tripping and falling in front of his crush left him feeling incredibly*

لغزیدن و افتادن جلوی عشقش باعث شد او احساس **شرمندگی** وحشتناکی کند.

*silence embarrassing resulting in an ,she forgot her main points ,During her presentation*

در حین ارائه اش، او نکات اصلی خود را فراموش کرد که منجر به سکوت **شرم آور** شد.

*moment for embarrassing creating an ,He accidentally called his teacher "mom" in class*

*everyone*

او به طور تصادفی در کلاس معلمش را «مامان» صدا زد و برای همه یک لحظه **شرم آور** ایجاد کرد.

*embarrassed Wearing mismatched socks to an important meeting made her feel*

پوشیدن جوراب های نامناسب برای یک جلسه مهم باعث شد او احساس **شرمندگی** کند.

*,only to realize it was completely wrong ,He blurted out the answer before anyone else*

*embarrassed leaving him*

او قبل از هر کس دیگری با عجله جواب داد، اما فهمید که کاملاً اشتباه است، و این باعث **شرمندگی** او شد.

**جمله با embarrassed:**

*She embarrassed herself by accidentally calling her boss by her nickname in front of a client.*

او با صدا زدن رئیسش با لقبش جلوی یک مشتری، **شرمنده** شد.

*The child embarrassed his parents with his loud outburst in the middle of a restaurant.*

کودک با فریاد بلندش وسط رستوران، والدینش را **شرمنده** کرد.

*When his zipper broke in public ,he felt incredibly embarrassed.*

وقتی زیپش در مکان عمومی پاره شد، او به شدت **شرمنده** شد.

*He realized he was talking to himself out loud and embarrassed himself.*

متوجه شد که با صدای بلند با خودش صحبت می کند و **شرمنده** شد.

*After tripping and spilling his drink on someone ,he apologized profusely ,feeling very embarrassed.*

بعد از اینکه زمین خورد و نوشیدنی اش را روی کسی ریخت، عذرخواهی کرد و بسیار **شرمنده** شد.

**مثال participle adjective برای exciting:**

*We're going on a road trip to explore a new part of the country - it's going to be an exciting adventure!*

داریم به یک سفر جاده ای برای کاوش در بخش جدیدی از کشور می رویم - این یک ماجراجویی **هیجان انگیز** خواهد بود!

*The book had a plot twist that left me on the edge of my seat - it was so exciting!*

این کتاب یک پیچش داستانی داشت که مرا روی لبه صندلی ام نشاند - خیلی **هیجان انگیز** بود!



*The prospect of finally getting that promotion is very exciting!*

احتمال اینکه بالاخره آن ارتقاء شغلی را بگیرم، بسیار **هیجان انگیز** است!

*The white-water rafting trip was an exciting experience filled with adrenaline rushes.*

رفتینگ در آب های خروشان یک تجربه **هیجان انگیز** پر از آدرنالین بود.

*The scientist announced a groundbreaking discovery ,which is exciting news for the entire scientific community.*

دانشمند یک کشف انقلابی را اعلام کرد که برای کل جامعه علمی خبری **هیجان انگیز** است.

**جمله با excited:**

*I'm excited for the concert tonight !! I can't wait to see my favorite band live.*

برای کنسرت امشب خیلی **هیجان زده** ام! نمی توانم صبر کنم تا گروه مورد علاقه ام را به صورت زنده ببینم.

*The children were excited to open their presents on Christmas morning.*

بچه ها برای باز کردن کادوهایشان در صبح کریسمس **هیجان زده** بودند.

*She felt excited about the new challenge at work.*

او از چالش جدید در محل کار **هیجان زده** بود.

*We're all excited to travel to Italy next summer.*

همه ما برای سفر به ایتالیا تابستان آینده **هیجان زده** هستیم.

*He was excited by the prospect of finally meeting his online friend in person.*

او از اینکه بالاخره دوست آنلاینش را به صورت حضوری ملاقات کند **هیجان زده** بود.

**مثال participle adjective برای exhausting:**

*The ten-mile hike through the mountains left us all feeling exhausting.*

پیاده روی ده مایلی در کوهستان باعث شد همه ما احساس **خستگی مفرط** کنیم.

*Juggling work ,school ,and childcare is exhausting ,but I wouldn't trade it for the world.*

برقراری تعادل بین کار، مدرسه و مراقبت از کودک **فرسوده کننده** است، اما به هیچ وجه آن را با دنیا عوض نمی کنم.

*After a long day of dealing with difficult customers ,the retail worker felt exhausted both physically and mentally.*

کارمند خرده فروشی پس از یک روز طولانی سروکار داشتن با مشتریان سخت، از نظر جسمی و روحی احساس **فرسودگی** کرد.

*The intense training session for the marathon left the athletes feeling exhausted but accomplished.*

جلسه تمرینی شدید برای ماراتن باعث شد ورزشکاران احساس **خستگی مفرط** اما رضایت کنند.

*We spent the weekend cleaning out the attic ,which turned out to be a much more exhausting task than we anticipated.*

ما آخر هفته را صرف تمیز کردن اتاق زیر شیروانی کردیم که به یک کار بسیار **خسته کننده** تر از آنچه انتظار داشتیم تبدیل شد.

**جمله با exhausted :**

*I'm so exhausted I can barely keep my eyes open.*

من آنقدر **خسته** ام که به سختی می توانم چشمانم را باز نگه دارم.

*After running the marathon ,she collapsed at the finish line ,completely exhausted.*

بعد از دویدن ماراتن، او در خط پایان **کاملاً بی حال** افتاد.

*They trekked through the desert for days ,their bodies exhausted from the heat and lack of water.*

آنها *for days* روزها در صحرا راه پیمودند، بدنشان از گرما و بی آبی **فرسوده** شده بود.

*The crying baby kept them up all night ,leaving them exhausted for the day ahead.*

بچه گریان آنها را تمام شب بیدار نگه داشت و باعث شد برای روز پیش رو **بی رمق** شوند.

*Exhausted from his overnight shift ,he could only manage a few bites of dinner before falling asleep.*

او که از شیفت شبانه اش **خسته و کوفته** بود، تنها توانست چند لقمه از شام را بخورد و بعد بخوابد.

### مثال participle adjective برای fascinating:

*The documentary about the ancient Mayan civilization was fascinating .It explored their complex writing system ,advanced calendar ,and mysterious disappearance.*

مستند در مورد تمدن مایای باستان **جذاب** بود. این مستند به بررسی سیستم نوشتاری پیچیده، گاهشماری پیشرفته و ناپدید شدن مرموز آنها می پرداخت.

*The intricate patterns on the butterfly's wings were fascinating to observe close-up.*

مشاهده از نزدیک، نقش و نگارهای ظریف روی بال های پروانه **جذاب** بود.

*The children were fascinated by the magician's tricks ,completely captivated by his illusions.*

بچه ها از ترفندهای شعبده باز **مسحور** شده بودند و کاملاً مجذوب توهومات او بودند.

*Scientists are fascinated by the potential of artificial intelligence to revolutionize various fields.*

دانشمندان از پتانسیل هوش مصنوعی برای متحول کردن زمینه های مختلف **شگفت زده** هستند.

*She spent hours reading the fascinating biography of the historical figure ,learning about their extraordinary life.*

او ساعت ها را صرف خواندن شرح حال **جذاب** شخصیت تاریخی کرد و در مورد زندگی خارق العاده او آموخت.

### جمله با fascinated:

*I was fascinated by the way the sculptor brought the formless stone to life.*

اینکه مجسمهساز چگونه سنگ بیجان را جان میبخشید، مرا **مجذوب** کرد.

*The ruins of the ancient city held a fascination for the archaeologist ,hinting at a lost civilization.*

ویرانههای شهر باستانی برای باستانشناس **جذابیت** خاصی داشت و به تمدنی گمشده اشاره میکرد.

*The children watched the fascinated crowd gather around the street performer ,eager to see the next trick.*

بچهها جمعیت **مجذوب** شدهای را تماشا میکردند که دور هنرمند خیابانی جمع شده بودند و مشتاق دیدن ترفند بعدی بودند.

*We spent hours in the museum ,fascinated by the vast collection of artifacts from around the world.*

ما ساعتها را در موزه گذراندیم و از مجموعه عظیم اشیاء باستانی از سراسر جهان **شگفتزده** شدیم.

*The detective was fascinated by the seemingly insignificant detail that might hold the key to solving the case.*

کارآگاه از جزئیات به ظاهر ناچیزی که ممکن بود کلید حل پرونده باشد، **مجذوب** شده بود.



### مثال participle adjective در انگلیسی برای frightening:

*The old house on the hill had a frightening reputation ,with rumors of strange noises and ghostly apparitions.*

خانه قدیمی روی تپه شهرت **ترسناکی** داشت، با شایعاتی درباره صداهای عجیب و ارواح.

*Lost in the dense forest at night ,the frightening howls of unseen animals sent shivers down their spines.*

در تاریکی جنگل انبوه گم شده بودند، زوزههای **وحشتناک** حیوانات دیده نشده لرز بر اندامشان میانداخت.

*The sudden jolt of the rollercoaster launched them into a frightening descent ,leaving them breathless with a mix of fear and excitement.*

ضربه ناگهانی ترن هوایی آنها را به یک سرashیبی **ترسناک** پرتاب کرد و باعث شد نفسشان در سینه حبس شود و ترکیبی از ترس و هیجان را تجربه کنند.

*She peeked into the dark attic ,a frightening cavern filled with cobwebs and forgotten objects.*

او به اتاق زیر شیروانی تاریک نگاهی انداخت، غار **وحشتناکی** پر از تار عنکبوت و اشیاء فراموش شده.

*The news report about the approaching storm was filled with frightening warnings of potential tornadoes and flash floods.*

گزارش خبری در مورد طوفان در حال نزدیک شدن، مملو از هشدارهای **ترسناکی** در مورد احتمال وقوع گردباد و سیلاب ناگهانی بود.

### جمله با frightened:

*The child frightened by the loud thunder ,clung to his mother's leg.*

کودک که از صدای بلند رعد و برق **ترسیده بود**، به پای مادرش چسبید.

*The sudden appearance of a snake in the garden left them all frightened and scrambling for safety.*

ظاهر شدن ناگهانی یک مار در باغ باعث شد همه آنها **ترسیده** و به دنبال پناه باشند.

*Lost in a foreign city with no knowledge of the language ,she felt frightened and alone.*

او که در شهری غریب و بدون دانش زبان گم شده بود، احساس **ترس** و تنهایی می کرد.

*The movie trailer showed only the frightened faces of the characters ,hinting at a terrifying experience.*

تریلر فیلم فقط چهره های **ترسیده** شخصیت ها را نشان می داد که حاکی از یک تجربه وحشتناک بود.

*The dog barked ferociously ,which only frightened the cat further ,making it hiss and arch its back.*

سگ با عصبانیت پارس کرد، که فقط گربه را بیشتر **ترساند** و باعث شد تا گربه پیش پش کند و کمرش را قوس دهد.

### مثال participle adjective برای frustrating:

*My computer keeps crashing ,it's so frustrating trying to get any work done!*

کامپیوترم مدام خاموش میشه، انجام دادن هر کاری خیلی **عذاب آور**ه!

*I've been studying for this exam for hours ,but I still feel lost .It's incredibly frustrating.*

ساعت هاست دارم برای این امتحان درس میخونم ولی هنوز احساس گم شدن میکنم. خیلی **خسته کننده** است.

*We followed the map exactly ,but we still got lost !This is so frustrating!*

ما دقیقاً نقشه را دنبال کردیم، اما هنوز گم شدیم! این خیلی **کلافه کننده** است!

*The slow internet connection is making it frustrating to even browse the web.*

اینترنت کند حتی وبگردی رو هم **عذاب آور** میکنه.

He spent all afternoon trying to fix the faucet ,but it kept leaking .It was a very frustrating experience.

او کل بعد از ظهر را صرف تعمیر شیر آب کرد، اما همچنان چکه می کرد. تجربه بسیار **ناامید کننده** ای بود.

### جمله با frustrated:

I felt frustrated after baking the cake for two hours ,only to find out I forgot to add flour.

بعد از دو ساعت پختن کیک، متوجه شدم آرد را فراموش کرده ام و خیلی **عصبانی** شدم.

The traffic jam was bumper-to-bumper ,leaving everyone feeling frustrated and impatient.

ترافیک سپر به سپر بود و همه را **خسته و کلافه** کرده بود.

After several failed attempts to unlock the door ,she grew frustrated and decided to call for help.

بعد از چند تلاش ناموفق برای باز کردن در، او **عصبانی** شد و تصمیم گرفت برای کمک تماس بگیرد.

He practiced the guitar for weeks ,but his progress was slow ,which left him feeling frustrated.

او هفته ها گیتار تمرین کرد، اما پیشرفت او کند بود، که باعث شد احساس **ناامیدی** کند.

We argued for hours but couldn't reach a solution ,which only made us both more frustrated.

ساعت ها بحث کردیم اما نتوانستیم به راه حلی برسیم، که فقط باعث شد هر دو **عصبانی تر** شویم.

### مثال participle adjective در انگلیسی برای interesting:

### پنج جمله با «interesting» انگلیسی و فارسی:

An interesting fact about the human brain is that it can store up to 2.5 petabytes of information.

حقیقت **جالبی** در مورد مغز انسان این است که می تواند تا ۲/۵ پتابایت اطلاعات را ذخیره کند.

Scientists are studying the potential of using CRISPR technology to cure genetic diseases, which is an interesting development in the field of medicine.

دانشمندان در حال مطالعه پتانسیل استفاده از فناوری **CRISPR** برای درمان بیماری های ژنتیکی هستند که پیشرفتی **جالب** در زمینه پزشکی است.

The Nazca Lines in Peru are a series of giant geoglyphs that are still a mystery to archaeologists, making them an interesting subject of study.

خطوط نازکا در پرو مجموعه ای از ژئوگلیف های غول پیکر هستند که هنوز برای باستان شناسان یک راز هستند و آنها را به موضوعی **جالب** برای مطالعه تبدیل می کند.

The ability of some animals to communicate with each other using complex sounds is an interesting example of animal communication.

توانایی برخی از حیوانات برای برقراری ارتباط با یکدیگر با استفاده از صداهای پیچیده، نمونه ای **جالب** از ارتباطات حیوانی است.

The discovery of new species of plants and animals on Earth is still happening, which is an interesting reminder of the biodiversity of our planet.

هنوز هم کشف گونه های جدیدی از گیاهان و حیوانات در زمین اتفاق می افتد، که یادآوری **جالبی** از تنوع زیستی سیاره ما است.

### جمله با interested:

I'm interested in learning more about your hobbies.

به یادگیری در مورد سرگرمی های شما علاقه مندم.

Are you interested in attending the art exhibition this weekend?

آیا به شرکت در نمایشگاه هنری این آخر هفته علاقه مندید؟

*The children seemed very interested in the science experiment.*

به نظر می رسید بچه ها به آزمایش علمی بسیار علاقه مند بودند.

*She wasn't interested in what I had to say.*

او به حرفهای من علاقهای نداشت.

*He expressed interest in joining the project.*

او علاقه مندی خود را برای پیوستن به پروژه ابراز کرد.

### مثال *participle adjective* برای *relaxing*:

پنج جمله با "*relaxing*" انگلیسی و فارسی:

*Relaxing in a warm bath is a great way to de-stress after a long day.*

آرامش در حمام گرم راه بسیار خوبی برای رفع استرس بعد از یک روز طولانی است.

*I find relaxing music to be very helpful when I'm trying to sleep.*

من موسیقی آرامش بخش را در زمانی که می خواهم بخوابم بسیار مفید می دانم.

*We spent a relaxing weekend at the beach.*

ما یک آخر هفته آرامش بخش را در ساحل گذرانیدیم.

*Yoga is a great way to get some exercise and relax at the same time.*

یوگا راه بسیار خوبی برای ورزش و آرامش در عین حال است.

*I love taking a relaxing walk in the park on a sunny day.*

من عاشق پیادهروی آرامش بخش در پارک در یک روز آفتابی هستم.

### جمله با *relaxed*

*He appeared relaxed and confident before the presentation.*

(او قبل از ارائه، آرام و مطمئن به نظر می رسید.)

*After a deep tissue massage, I felt completely relaxed.*

(بعد از یک ماساژ بافت عمیق، کاملاً آرام شدم.)

*We enjoyed a relaxed evening at home, playing board games and chatting.*

(ما از یک عصر آرام در خانه، با بازی های رومیزی و گپ زدن لذت بردیم.)

*The dog looked relaxed and content napping in the sun.*

(سگ در حالی که در آفتاب چرت می زد، آرام و راضی به نظر می رسید.)

*Despite the deadline approaching, she remained calm and relaxed.*

(با وجود نزدیک شدن ضرب الاجل، او آرام و خونسرد ماند.)

#### *interesting*

*That was a very interesting book.* یک کتاب خیلی جالبی بود.

#### *interested*

*She's interested in animals, so she's thinking of studying to be a vet.* او علاقه مند به حیوانات هست، پس او این نظر رو داره که درس دامپزشکی بخونه.

*relaxing*

*A nice hot bath is so relaxing after a long day.* یک حمام گرم خوب خیلی ریلکسکننده هست بعد از یک روز طولانی.

*relaxed*

*She was so relaxed, sitting in front of the fire, that she didn't want to move.* او خیلی ریلکس شده بود، جلوی آتش نشسته بود که او نمیخواست تکون بخوره.

### مثال participle adjective برای satisfying:

*Completing a challenging puzzle is a very satisfying experience.*

(تکمیل کردن یک پازل چالش برانگیز، تجربه ای بسیار رضایت بخش است.)

*Helping others in need can be a deeply satisfying way to spend your time.*

(کمک به دیگران نیازمند می تواند راهی بسیار رضایت بخش برای گذراندن وقت شما باشد.)

*After months of hard work, she finally achieved her goal, a truly satisfying accomplishment.*

(او پس از ماه ها تلاش سخت، سرانجام به هدف خود رسید، دستاوردی واقعا رضایت بخش.)

*They cooked a delicious and satisfying meal that everyone enjoyed.*

(آنها یک غذای خوشمزه و رضایت بخش پختند که همه از آن لذت بردند.)

*Learning a new skill can be a rewarding and satisfying challenge.*

(یادگیری یک مهارت جدید می تواند یک چالش باارزش و رضایت بخش باشد.)

*Are you satisfied with your meal?*

(از غذای راضی هستی؟)

*I'm very satisfied with the service we received at the hotel.*

(من از خدماتی که در هتل دریافت کردیم بسیار راضی هستم.)

*She seemed satisfied with her progress on the project.*

(به نظر می رسید از پیشرفت خود در پروژه راضی است.)

*He wasn't satisfied with the explanation they gave him.*

(او از توضیحی که به او دادند راضی نبود.)

*Despite the challenges, they were ultimately satisfied with the outcome.*

(با وجود چالش ها، آنها در نهایت از نتیجه راضی بودند.)

### مثال participle adjective برای surprising:

*The test results were surprising, showing a much higher level of improvement than expected.*

(نتایج آزمون **غافلگیرکننده** بود و نشان دهنده سطح پیشرفت بسیار بالاتری نسبت به حد انتظار بود.)

*He gave a very surprising answer to the question, leaving everyone speechless.*

(او پاسخ بسیار **غافلگیرکننده**ی به سوال داد و همه را مات و مبهوت کرد.)

*Despite being a shy person, she surprised everyone with her confident performance on stage.*

(او با وجود اینکه فردی خجالتی بود، همه را با اجرای **غافلگیرکننده** و با اعتماد به نفس خود روی صحنه شگفت زده کرد.)

*There's a surprising amount of research to support the benefits of meditation.*

(تحقیقات **غافلگیرکنندهای** برای حمایت از فواید مدیریتیشن وجود دارد.)

*The tiny village offered a surprising number of excellent restaurants.*

(این دهکده کوچک تعداد **غافلگیرکنندهای** از رستوران های عالی داشت.)

*She was surprised to see her old friend after all these years.*

(او بعد از این همه سال از دیدن دوست قدیمی اش **متعجب** شد.)

*The unexpected gift left him pleasantly surprised.*

(هدیه غیر منتظره او را به طور خوشایندی **متعجب** کرد.)

*I was surprised by the difficulty of the exam.*

(از سختی امتحان **متعجب** شدم.)

*He looked surprised when I told him the news.*

(وقتی خبر را به او گفتم، **متعجب** به نظر می رسید.)

*The children were surprised by the magician's tricks.*

(کودکان از ترفندهای شعبده باز **متعجب** شدند.)

<b>satisfying</b> <i>it's very satisfying when he makes a student understand.</i> این خیلی راضی کننده است وقتی او درس رو دانشآموزان میفهماند	<b>satisfied</b> <i>I'm very satisfied that I managed to order the meal in French.</i> من خیلی راضیام که موفق شدم غذا رو به زبان فرانسوی سفارش بدم
<b>shocking</b> <i>What a shocking crime! It's terrible.</i> عجب جرم شوک کنندهای! این وحشتناک هست	<b>shocked</b> <i>I was shocked when my co-worked admitted stealing some money.</i> من شوک شده بودم وقتی که همکارم قبول کرد که پول پزیدیده
<b>surprising</b> <i>It's surprising how many people don't want to travel to another country.</i> این شگفتانگیز است که تعدادی از افراد نمیخواهند به کشور دیگر سفر کنند	<b>surprised</b> <i>She was surprised when she arrived at her class and found the other students doing an exam.</i> او شگفت زده شده بود وقتی که رسید به کلاسش و فهمید که دانشآموزان دارند امتحان میدهند

### مثال terrifying: participle adjective برای

*The terrifying howl of a wolf echoed through the forest at night.*

(زوزه **وحشتناک** گرگی در شب در جنگل طنین انداز شد.)

*Trapped alone in the abandoned building, she faced a terrifying unknown.*

(او که به تنهایی در ساختمان متروکه گرفتار شده بود، با یک ناشناخته **وحشتناک** روبرو شد.)

*The sudden drop sent shivers down her spine as she peered over the terrifying cliff edge.*

(افت ناگهانی باعث شد تا در حالی که به لبه **وحشتناک** صخره نگاه می کرد، لرز به بدنش بیفتد.)

*We narrowly escaped the terrifying avalanche that swept down the mountainside.*



(به سختی از بهمن وحشتناکی که از دامنه کوه سرازیر شد فرار کردیم.)

*In her nightmares, she was chased by a terrifying creature with glowing eyes.*

(در کابوس هایش، موجودی وحشتناک با چشمان درخشان او را تعقیب می کرد.)

*Terrified of heights, she clung to the railing as she crossed the bridge.*

(از بلندی وحشتزده شده بود، در حالی که از پل عبور می کرد به نرده ها چسبید.)

*The children were terrified by the sudden clap of thunder.*

(کودکان از صدای ناگهانی رعد و برق وحشت زده شدند.)

*Lost in the forest, he was terrified of what dangers might lurk in the shadows.*

(گم شده در جنگل، از خطراتی که ممکن است در سایه ها کمین کند وحشت داشت.)

*The sight of the flames leaping from the window left her terrified.*

(دیدن شعله هایی که از پنجره بیرون می زد او را وحشت زده کرد.)

*Facing the angry lion, the zookeeper stood frozen, terrified.*

(در مقابل شیر عصبانی، نگهبان باغ وحش وحشت زده ایستاد و خشکش زد.)

### مثال participle adjective برای tiring:

### پنج جمله با «tiring» انگلیسی به همراه معنی فارسی:

*I had a very tiring day at work yesterday.*

(دیروز روز بسیار خسته کننده ای در محل کار داشتم.)

*Hiking up the mountain was a tiring but rewarding experience.*

(پیاده روی در کوهستان تجربه ای خسته کننده اما لذتبخش بود.)

*She found studying for the exam to be very tiring, but she knew it was worth it.*

(او درس خواندن برای امتحان را بسیار خسته کننده میدانست، اما میدانست که ارزشش را دارد.)

*Taking care of a sick child can be a tiring and exhausting job.*

(مراقبت از یک کودک بیمار میتواند کار طاقتفرسا و خسته کننده ای باشد.)

*The heavy traffic made her nerves tired and exhausted.*

(ترافیک سنگین اعصاب او را خرد کرد و او را به شدت خسته کرد.)

### جمله با tired:

*I'm so tired, I can barely keep my eyes open.*

(من خیلی خسته ام، به سختی میتوانم چشمانم را باز نگه دارم.)

*After a long day of playing outside, the children were tired and ready for bed.*

(بچه ها بعد از یک روز طولانی بازی در بیرون، خسته و آماده خواب بودند.)

*She felt tired of the same old routine and decided to make some changes.*

(او از روال تکراری خسته شده بود و تصمیم گرفت تغییراتی ایجاد کند.)

*My legs are tired from all the walking we did today.*

(پاهایم از تمام راهرفتنی که امروز انجام دادیم خسته است.)

*He gave a tired smile, showing the effects of a long journey.*

(او لبخند خسته‌ای زد که نشان‌دهنده تأثیر سفر طولانی بود.)

<i>terrifying</i> عجب سگ! It's huge! ترسناکی! خیلی بزرگه	<i>terrified</i> پسر. My little son is terrified of the dark. کوچولو من از تاریکی ترسیده شده است
<i>tiring</i> شغل من واقعا خسته کننده. My job is really tiring. است.	<i>tired</i> دیوید خیلی خسته است که به سینما David's too tired to come to the cinema tonight. بره امشب

برای اینکه گرامر انگلیسی رو کامل یاد بگیرید پکیج گرامر صفر تا صد راسا زبان رو پیشنهاد میدم.

**تهیه پکیج گرامر صفر تا صد گرامر راسا زبان**